



تأثیرات قیام «زید» و «بنی الحسن» در به قدرت رسیدن بنی عباس

دوران امام باقر(ع) با حوادث مختلفی همانند قیام «زید بن علی»، «بنی الحسن» و «بنی عباس» مصادف بوده است که امام(ع) با مدیریت صحیح ضمن حفظ اسلام سبب حفظ سازمان شیعه که از زمان امیرمؤمنان(ع) شکل گرفته بوده، می‌شوند.

دوران امام باقر(ع) با حوادث مختلفی همانند قیام «زید بن علی»، «بنی الحسن» و «بنی عباس» مصادف بوده است که امام(ع) با مدیریت صحیح ضمن حفظ اسلام سبب حفظ سازمان شیعه که از زمان امیرمؤمنان(ع) شکل گرفته بوده، می‌شوند.

به گزارش سرویس اندیشه خبرگزاری رسا، با شهادت امام سجاد(ع) و انتقال امامت به فرزندش محمدبن علی ملقب به باقرالعلوم(ع) آرام آرام شاهد رشد و گرایش مردم به اهل‌بیت(ع) هستیم. در این دوران فعالیت‌هایی که در دفاع از مظلومیت سیدالشهدا(ع) در کربلا و با سردادن شعارهای همانند «یا لثارات الحسین» تا آن زمان به صورت مخفی ادامه می‌یافته، مجدداً به لایه‌های روئین جامعه باز می‌گردد. حتی بنی عباس نیز با زیرکی و حساب شده این شعارها را سر می‌دهند.

امام باقر(ع) با آغاز امامت سعی می‌کنند تا با تأثیرگذاری فرهنگی بر اجتماع و حاکمیت راه امام سجاد(ع) را در تربیت و تقویت سازمان شیعه ادامه دهند؛ از این‌رو اقدام به برگزاری کرسی‌های رسمی درس می‌کنند. در این زمان بنی‌عباس نیز تحرکات خود را علنی‌تر می‌کنند؛ به همین دلیل بیشتر مورد توجه بنی‌امیه قرار می‌گیرند. تا جایی که بنی‌امیه سعی می‌کند با بنی‌عباس ارتباط برقرار کرده و در این راه آن‌ها را برای ورود به حاکمیت نیز دعوت می‌کنند.

توجه و سعی در کنترل کردن بنی‌عباس از سوی بنی‌امیه نیز شرایط را برای حضرت باقر(ع) هموارتر می‌کند تا ایشان بتوانند بخشی از فعالیت‌های خود را علنی‌تر ساخته و اشخاصی همانند جابر بن عبدالله انصاری که در نزد علمای اهل‌سنت نیز مقبولیت داشته، با نقل روایات نبی‌اکرم(ص) درباره امام باقر(ع) مبنی بر این‌که «پنجمین فرزند از فرزندان من علم را می‌شکافد» توجه علمای اهل‌سنت را به سمت امام(ع) جلب کنند. به همین منظور شاهد هستیم که در این دوران تعدادی از علمای صاحب نام اهل‌سنت سراغ حضرت را می‌گیرند تا از علوم ایشان بهره ببرند و این فرصت تأثیرگذاری امام باقر(ع) را چندین برابر می‌کند.

سازمان شیعه و تأثیرگذاری آن‌ها بر جامعه

حتی برخی از تحولات سیاسی - اجتماعی دوران امام باقر(ع) به گونه‌ای بوده که بنی‌امیه سعی داشته‌اند با توجه بیشتر به امام(ع)، ایشان را در مقابل بنی‌عباس علم کنند که در این‌باره توجه به چند نکته لازم و ضروری است.

نخست؛ احساس نیازی که حاکمیت مرکزی(بنی‌امیه) به دلیل احساس خطر آنان از بنی‌عباس، نسبت به امام باقر(ع) داشته است. زیر آن‌ها مشاهده می‌کرده‌اند که بنی‌عباس با سردادن شعار اهل‌بیت(ع) به مقابله برخاسته و افزون‌بر جلب نظر

دوم؛ کمبودهای شدیدی که بنی مروان در مقابله با دولت روم داشته آن‌ها را مجبور می‌کرده تا به سراغ حضرت باقر(ع) بروند.

سوم؛ وقوع جریان خزنده و اشتباهی که در بین برخی از شیعیان آغاز گردیده و زمینه را برای قیام زید بن علی فراهم می‌کند. این همان قیامی است که بنی‌عباس با بهره‌گیری از آن، حرکت خود را آغاز و سعی در رسیدن به اوج می‌کنند. بنی‌امیه سعی داشته با کنترل امام باقر(ع) کنترل این جریان را نیز بر عهده گیرد.

تمام این حوادث در دوران امام باقر(ع) رخ می‌دهد، ولی حضرت صرفاً به توسعه نهضت علمی خودشان در سایه استمرار حاکمیت مرکزی اسلام در شام تحت خلافت بنی‌مروان ادامه می‌دهند و سعی می‌کنند تا زمینه‌سازی برای مقابله با تحولات بعدی را ایجاد کنند. دلیل تلاش حضرت باقر(ع) برای حفظ حاکمیت مرکزی نیز به این دلیل بوده که جامعه از تفرقه به دور باشد. چون خطر کشورهای کفر جامعه اسلامی را تهدید می‌کرده است.

ولی در آستانه پیدایش بنی‌عباس مجدداً جامعه دچار تحولاتی می‌شود که سبب تضعیف حاکمیت مرکزی و ایجاد تفرقه می‌شود که امام پنجم(ع) به ناچار باید این جریانات را برای حفظ وحدت جامعه مدیریت می‌کرده‌اند.

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که شکل‌گیری و تقویت سازمان شیعه از زمان امیرمؤمنان(ع) آغاز گردیده بود و ائمه اطهار(ع) همواره می‌خواستند با تأثیرگذاری بر مجموعه اهل سنت، فاصله گرفتن آن‌ها از اسلام که با فتنه انگیزی یهود صورت می‌گرفته را کمتر کنند. چرا که با ازدیاد زاویه انحراف و سوق دادن جامعه به سمت الحاد و کفر، شیعه مفهوم خود را از دست می‌داده و در آن وضعیت دیگر حفظ سازمان شیعه امکان‌پذیر نبوده است.

ائمه اطهار(ع) تلاش می‌کردند که جریان شیعه در یک فضای آرام فرهنگی و بدون جنگ و خونریزی حاکمیت را دوباره به امام(ع) خویش تحول دهد. بنابراین با رعایت کامل تقیه دو کار را در دستور کار قرار می‌دهند؛ نخست، تربیت نیروهایی عالم و مطیع و فرمانبردار و آگاه در راستای تحقق حاکمیت اسلام ناب محمدی و تزریق آن به درون اجتماع. دوم، تأثیرگذاری بر متصدیان امر و حاکمان زمان خویش به منظور جلوگیری از انحراف بیشتر آنان.

نقش امام سجاد(ع) در تربیت نیرو و تزریق آن‌ها به درون اجتماع

برای روشن شدن بحث نخست لازم است مقداری به گذشته بازگردیم و نقش حضرت سجاد(ع) را در تربیت نیرو و تزریق آن به جامعه را مورد بررسی قرار دهیم. عملکرد امام سجاد(ع) تأثیر فراوانی در فرهنگ اهل سنت داشته به گونه‌ای که سه تن از علمای اهل سنت که به وثوق و سخن هماهنگ گفتن معروف بوده‌اند و حتی گفته می‌شود که اهل سنت فقه خود را از این افراد گرفته و از تأثیر فوق العاده‌ای برخوردار بوده‌اند عبارتند از «رجاء بن حیوه»، «قاسم بن محمد بن ابی بکر» و «ابن سیرین» بوده‌اند. تا

جایی که «ابن سیرین» که از جایگاه ویژه‌ای میان علمای اهل سنت برخوردار بوده و در رجال مطلقاً ردی نسبت به او قائل نیستند، به نقل از نبی اکرم(ص) می‌گوید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ دِرْبَارَهُ عَلِيٌّ(ع) نازل شده است.» به همین منظور گفته می‌شود که این سه نفر از جمله نیروهای امام سجاد(ع) و از جمله افراد سری سازمان شیعه هستند. البته این سه نفر بسیار تلاش می‌کرده‌اند که فردی به ارتباط آن‌ها پی نبرد.

به همین دلیل است که بسیاری از روایات عامه عین روایات ماست و تعجب خواهید کرد که این روایات چگونه در کتب روایی آن‌ها با وجود عداوت و دشمنی جریان نفاق با سنت رسول‌الله(ص) باقی مانده است. خلاصه بررسی تاریخ نقش حضرت سجاد(ع) را در این‌باره نمایان می‌کند. البته حضرت، سازمان شیعه و اعضای رده بالایی با شدت تمام در خصوص تقیه رعایت می‌کرده‌اند. به گونه‌ای که تمام روایات منقول از «رجاء بن حیوه» درباره مسائل فقهی بوده و تنها یک روایت درباره فضائل ائمه اطهار(ع) بیان شده است.

این شدت تقیه به قدری بوده که دستگاه خلافت بنی‌مروان متوجه ارتباط این علما با یک‌دیگر به ویژه حضرت سجاد(ع) نبوده‌اند؛ به گونه‌ای که دستگاه خلافت مجبور می‌شود خود برای ترور امام(ع) اقدام کند. این در حالی است که امام سجاد(ع) هیچ درگیری نظامی با خلافت نداشته و صرفاً اقدام ایشان در راستای تأثیرگذاری بوده است؛ ولی چون دستگاه خلافت نمی‌توانسته جریان فرهنگی و نفرات حضرت را به خوبی تشخیص دهد، در نهایت مرموزانه ایشان را به شهادت می‌رساند. تمام این تلاش‌ها در حالی بوده که بنی‌عباس نیز سعی می‌کرده با برنامه‌ریزی بر حاکمیت نزدیک شده و به قدرت برسد. به همین دلیل اوضاع مقداری از پیچیدگی بیش از حدی برخوردار بوده است.

تأثیر امام سجاد در رده‌های عملیاتی و نظامی بنی مروان

از جمله مسائلی دیگری که شناخت آن برای ما که درصدد بررسی تاریخ اهل‌بیت(ع) هستیم، لازم است، شناخت جریان‌های مخالف ائمه اطهار(ع) است.

در دوران امام سجاد(ع) عبدالله بن زبیر بر مناطق اسلامی به استثنای شام سلطه می‌کرده و در سوی دیگر حاکمیت شام نیز تحت سلطه بنی‌مروان بوده که این خود یک دوگانگی در جامعه اسلامی ایجاد کرده بود و خود این موضوع خطر بزرگی برای نابودی اسلام بوده است. ولی این دوگانگی به نوعی نبوده که امام سجاد(ع) بتوان از فرصت به دست آمده به سمت حاکمیت شیعه سوق دهند. به همین منظور ایشان مجبور بوده‌اند برای جلوگیری از نابودی آن دو و جایگزینی نظام کفر یکی از آن‌ها را انتخاب کنند.

حضرت سجاد(ع) نیز به دلایلی که در ادامه اشاره می‌شود، حفظ حاکمیت عبدالملک را مناسب‌تر از حفظ حاکمیت عبدالله بن زبیر تشخیص می‌دهند. چرا که عبدالله بن زبیر از تربیت شدگان دوران عمر و عثمان بوده که در جنگ جمل نیز از فرماندهان سپاه جمل بوده و از تمام جهات خبیث‌تر از عبدالملک مروان بوده است. در حالی که عبدالملک مروان تربیت شده مدینه بوده و در دوران جوانی حسنین(ع) را درک کرده بوده است که شاید از سخنان این بزرگواران مقداری تأثیر پذیرفته بود؛ حتی نقل می‌کنند که اهل مسجد و انس با قرآن بوده است.

ولی با این حاک عبدالملک به شدت قدرت طلب بوده که پس از رسیدن به حکومت شدیداً گرفتار فساد می‌شود. با تمام این

وجود خیانت وی از عبدالله بن زبیر کمتر بوده است. به همین دلیل وقتی حجاج بن یوسف به وی دستور قتل امام سجاد(ع) را می‌دهد، پاسخ می‌دهد: «مرا از خون بنی‌هاشم دور نگاه دار و خون آن‌ها را محفوظ بدار. آل ابی‌سفیان به خون آن‌ها آلوده شدند؛ دیر نگذشت خداوند ملک آن‌ها را از بین برد.» (بحار الانوار، ج 46 ص 44) البته متذکر شویم که نباید خیال کرد حضرت سجاد(ع) حکومت بنی مروان را حفظ کرده‌اند و یا آن را قبول داشته‌اند، بلکه ایشان می‌خواستند تا حاکمیت مرکزی اسلام حفظ شود.

پس از این‌که تمام این کارها از سوی حضرت زین العابدین(ع) به ثمر می‌رسد ایشان را به صورت مرموزانه به شهادت می‌رسند. به هر حال با شهادت حضرت(ع) تمام افرادی که از سوی ایشان تربیت شده و جز سازمان شیعه بوده‌اند به خدمت امام محمد باقر(ع) در می‌آیند. ولی متأسفانه در این دوران تلاش‌ها و اقدامات بنی عباس نیز شدت بیشتری می‌گیرد.

شروع جریان حرکتی بنی عباس

در زمان امام باقر(ع) روز به روز محبت اهل سنت به اهل‌بیت(ع) بیشتر می‌شده که در این زمان جریانی(یهود) تلاش می‌کند از این موضوع سوء استفاده کرده و آن را به انحراف بکشاند، به همین منظور یک جریان موازی(بنی‌عباس) را ایجاد می‌کند، همان‌گونه که در صدر اسلام برای مقابله با حضرت امیرمؤمنان(ع) یک جریانی را ایجاد کرده بود. حتی از عبدالله بن عباس به عنوان «حبر الامه» که این لقب به دانشمندان یهود اطلاق می‌شود، یاد می‌شده است. خود عبدالله نیز چون ضمن فخرفروشی بر فرزند عباس بن عبدالمطلب بودن، با خلیفه دوم، سوم و حضرت امیرمؤمنان(ع) همراه بوده که خود این موضوع کمترین مخالفت را با وی به دنبال می‌آورد.

دوران امامت حضرت باقر(ع) نیز با روی کار آمدن ولید بن عبدالملک آغاز و سپس با دوران سلیمان بن عبدالملک مصادف می‌شود که در این دوران امام(ع) به دلیل نفوذ بر «رجا بن حیوه» مشکل جدی نداشته‌اند. پس از این خلفا، عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک به حکومت می‌رسند، امام(ع) با اولی مشکلی نداشته‌اند و دومی نیز آنقدری در حکومت نمی‌ماند که بتواند مشکلی را ایجاد کند.

پس از این خلفا، هشام بن عبدالملک که فردی قدرتمند بوده به خلافت می‌رسد و 21 سال بر مسند خلافت تکیه می‌زند. امام باقر(ع) نیز در تمام این مدت سعی در تقویت جریان حرکتی ایجاد شده از سوی امام سجاد(ع) در زمینه تربیت و تقویت سازمان شیعه داشته‌اند. ولی وقتی سلسله مروانیان به تربیت یافتگان شام می‌رسد، این افراد به دلیل قدرت طلب، جوان، فاسد و بی‌دین بودن جامعه را به التهاب می‌کشاند که دوباره فشارها بر روی اهل‌بیت(ع) و یارانشان افزایش می‌یابد.

در چنین شرایطی متأسفانه شکل‌گیری حرکت زید بن علی وضعیت خطرناکی را نسبت به سازمان شیعه و تلاش‌های امام سجاد(ع) و امام باقر به وجود می‌آورد که کوچک‌ترین اشتباهی سبب از بین رفتن تمام سرمایه‌گذاری ائمه اطهار(ع) می‌شده است. چرا که سرمایه‌گذاری اهل‌بیت(ع) موجب شده بود نخست؛ این بزرگواران در قالب مظلومیتشان در جامعه مطرح گردند. دوم؛ پوسته اجتماعی مردم به سمت گرایش به دین و در قالبی مذهبی، روندی رو به توسعه پیدا کند و سوم؛ افراد مؤثری در سازمان شیعه و از علمای عامه که متأثر از اهل‌بیت(ع) بوده‌اند تربیت شده و موفق به نفوذ در دستگاه خلافت بنی مروان گردند.

از جمله اشتباهاتی که جریان حرکتی امام سجاد(ع) و امام باقر(ع) و سازمان شیعه را گرفتار مشکل می‌کند، قیام زید بن علی بوده است. به دنبال ظلم هشام بن عبدالملک به شیعیان کوفه، آن‌ها تصمیم می‌گیرند که علیه دستگاه خلافت قیام کنند، به همین منظور به امام باقر(ع) مراجعه می‌کنند ولی امام(ع) نمی‌پذیرند، آن‌ها پس از ناامید شدن به زید بن علی مراجعه کرده و وی را برای رهبری کردن قیام دعوت می‌کنند که زید وقتی متوجه می‌شود رشد نام اهل بیت(ع) زیاد شده خیال می‌کند تعداد شیعیان در کوفه بسیار هستند، به همین دلیل رهبری کردن قیام را می‌پذیرد.

وقتی این موضوع به سمع حضرت باقر(ع) می‌رسد ایشان با قضیه برخورد می‌کنند، ولی زید بن علی این موضوع را نمی‌پذیرند و با حضرت مخالفت می‌کنند که در نتیجه سبب اختلاف نظر وی با حضرت باقر(ع) می‌شود. البته به ظاهر زید انسان خوب و مؤمنی بوده ولی اولاً تصور می‌کرده چون امام باقر(ع) در تقیه هستند، با این حرکت مخالفت کرده‌اند و ثانیاً؛ به دلیل رسیدن نامه‌های فراوان خیال می‌کند که در کوفه شیعیان زیادی هستند، به همین دلیل دست به قیام می‌زند.

از آنجایی که دید حضرت باقر(ع) به وسعت کل هستی است، در پاسخ به خواسته زید که می‌گوید: وقت قیام است چون مردم می‌خواهند، می‌فرمایند «جناب زید شما اشتباه می‌کنید، مردم هنوز هشام را می‌خواهند، حداکثر افرادی که در کوفه همراه تو هستند و تو را یاری می‌کنند، به 500 نفر هم نمی‌رسد ...». ولی متأسفانه نصایح امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در زید اثر نکرده و وی پس از شهادت امام پنجم(ع) به کوفه رفته و به خیال یاری همه اعلام مبارزه می‌کنند. ولی متأسفانه با این کار خود سبب علنی ساختن شیعه می‌شود که به دنبال آن نابودی سازمان شیعه به سهولت انجام می‌گرفته است، به همین دلیل امام صادق(ع) بارها به وی تأکید می‌کند که از این کار دست بردارد و حتی برخی از نتایج قیام را گوشزد می‌کند، ولی او نمی‌پذیرد و سپس به شهادت می‌رسد.

از دیگر مسائلی که در دوران عباسیان به وقوع می‌پیوندد وقوع قیام سادات بنی الحسن و پیوند آنان با قیام زید بن علی است که این پیوند نیز در آن دوران برای ائمه اطهار(ع) مشکل ساز می‌شود. برای روشن‌تر شدن این مطلب باید به دو نکته توجه داشت؛ موضوع نخست، انتقال حاکمیت از تربیت یافتگان در مکتب مدینه به تربیت یافتگان شام و دور شدن حاکمیت جامعه از لایه‌های حاکمیت دینی.

در زمان عبدالملک مروان و عبدالعزیز به دلیل تأثیرپذیری این دو از نوع تربیت دینی مدینه و تأثیرات عمیق تعالیم دینی اهل بیت(ع) در جامعه مدینه النبی، سبب می‌شود که اقدامات آن‌ها پس از به حکومت رسیدن در تعصبات دینی لایه‌ها بیشتر داشته باشد که این موضوع در زمان فرزندان آن‌ها یعنی عمر، سلیمان، ولید و هشام بن عبدالملک نیز استمرار داشته است.

در زمان این افراد بیت المقدس توسعه می‌یابد، مسجد اموی در دمشق ساخته می‌شود، افزون‌بر توسعه مسجد الحرام و مسجد النبی، مساجد زیادی ساخته می‌شود و حتی ضرب سکه از سوی هشام بن عبدالملک برای مقابله با تحریم دولت روم و توهین آن‌ها(رومیان) به رسول اکرم(ص) با مشورت گرفتن از امام باقر(ع) صورت می‌گیرد. پرسشی که پیش می‌آید این است که هشام فرد فاسدی بوده پس چرا تعصب دینی داشته است؟ در پاسخ باید گفت: چون وی تربیت یافته فضای مدینه بوده است.

ولی به هر میزان به پایان خلافت امویان نزدیک می‌شویم مشاهده می‌کنیم که خلفای آن همانند یزید بن ولید بن عبدالملک و فرزند وی (ولید ثانی) بوی از دین نبرده‌اند. تا جایی که نقل می‌کنند «ولید ثانی» قصد داشته بر روی بام خانه خدا شراب بخورد.

موضوع دوم، فاصله گرفتن مردم از بنی امیه و فراهم شدن زمینه برای قیام بنی‌عباس است. وقتی فاصله بنی‌امیه روز به روز با دین بیشتر می‌شود، بنی‌عباس از فرصت به دست آمده با شعار دینداری و دفاع از مظلومیت اهل بیت (ع) دست به قیام می‌زدند. منتهی کاملاً مشخص بوده که بنی عباس تنها به دنبال رسیدن به قدرت بوده که خود تنهایی قادر به انجام این کار نبوده و نیاز به سازمانی قوی‌تری داشته‌اند؛ چون در آن زمان حکومت بنی‌امیه به شدت توسعه یافته بوده است و غلبه بر آن‌ها ساده نبوده است. به گونه‌ای که وسعت سرزمینی آن‌ها از یک سو تا شمال، ترکیه و اروپا و از سوی دیگر آفریقای شمالی، کره، مصر و برخی از کشور وسعت پیدا کرده بود.

بنی عباس نیز برای انجام یک سازماندهی لازم می‌دیدند که مرکزیت حرکت خود را به دور از شام قرار دهند تا به این راحتی شناسایی و یا کنترل نشوند. به همین دلیل خراسان را انتخاب می‌کنند چون این شهر تحت سلطه مستقیم شام نبوده و تابع کوفه و بصره محسوب می‌شده است. همچنین این دو شهر (کوفه و بصره) نیز خود به نوعی مرکز شیعه به حساب می‌آمده‌اند.

از این‌رو مشاهده می‌کنیم که ناگهان بنی عباس قیام خود را توسط ابومسلم خراسانی و از خراسان آغاز می‌کند تا بنی‌امیه بتواند متوجه آنان شده و سعی در جلوگیری قیام داشته باشد، به سرعت نفوذ کرده و تضعیف حکومت بنی‌امیه را رقم می‌زنند. اما این‌که چه اندیشه و فکری شروع قیام را از خراسان به ذهن بنی عباس رسانده حلقه مفقوده‌ای است که باید آن را پیدا کرد.

متأسفانه در همین زمانی که بنی‌عباس حرکت خود را آغاز می‌کند، از سوی این طرف هم انحراف دیگری در قیام زیدیه پدید می‌آید که این انحراف در به قدرت رسیدن بنی‌عباس کمک بسزایی دارد. زیرا این انحراف، از این ناحیه است که آنان معتقدند «امام کسی است که قیام به شمشیر داشته باشد.» لذا براساس مبنای آن‌ها امام باید از بنی هاشم باشد، ولی چون آن امام ثابت و مشخص نیست، می‌تواند هر کسی قیام به شمشیر داشته باشد که واجب الطاعة نیز است.

بنی عباس نیز از این انحراف بهره گرفته و قیام بنی الحسن را سکوی پرتاب خود برای به قدرت رسیدن قرار می‌دهند. بدین وسیله محمد بن عبدالله به بن حسن بن حسن ملقب نفس زکیه را که قیام به سیف داشته امام خود معرفی کرده و در ظاهر او را همراهی می‌کنند. در حالی که وی فریب بنی عباس را می‌خورد و ناخواسته ابزاری برای رسیدن بنی‌عباس به قدرت می‌شود که آن‌ها پس از به قدرت رسیدن حتی از کشتن وی تردید به راه نمی‌دهند.

.....

برگرفته از کتاب ثاقب دو، نوشته محمد مهدی حامدی بر اساس سلسله گفتارهای استاد طائب